



# خاندان ابراهیمی

حاج زین العابدین ابراهیمی

۵

سرکار آقا ( شیخ ششم )

ابوالقاسم ابراهیمی فرزند حاج زین العابدین ابراهیمی (آقای ثالث) است که بعد از پدر جانشین پیشوای شیخان می شود و به شیخ ششم معروف و در کرمان به ( سرکار آقا ) مشهور می گردد. او مردی کاردان و کارآمد در امور شیخی گری است و چون زمان و بازار کار و رسانه های روز را می شناخته با شیوه نوینی به اداره امور مریدان خود می پردازد. از فرصتهای مناسب و شانس او این می بود در ۱۳۳۶ یکی از ثروتمندان معروف تهران و پیروان پر باورش درمی گذرد . دو میلیون متر از بهترین زمینهای تهران را که در اطراف جاده مهرآباد می بود بانضمام یک باغ بزرگ از طرف وراثت به شیخ ششم می رسد که بیول امروز این املاک میلیاردها ارزش دارد (۱) شیخ ششم در ۱۳۴۸ دیده از جهان فرو می بندد برای آشنایی به طرز تفکر بهتر است جوابی را که وی در دفاع از شیخیگری به تقی زاده داده است در اینجا بیاوریم .

در آغاز لازم است نظریه تقی زاده را در این مورد بنویسیم و سپس به پاسخ شیخ بپردازیم

تقی زاده بعنوان ایراد به اندیشه و پندارهای شیخیان می نویسد :

( از آن جمله برای مثال اسامی که ملائکه درج می کنند کافی است مانند ملکی که اسم او دارای حروف را و نون و را و ده غین متوالی و در آخر ثیل است و ملائکه دیگر مانند ظلطعائیل و حصد غائیل و هکتائیل و هکخائیل و هکذاکه از ترکیب حروف جعل و موهومات جفری ساخته است و خلف معروف او در کتاب بزرگ دیگری که بعنوان شرح برقصیده عبدالباقی افندی موصلی نوشت در سنه ۱۲۷۰ قمری در تهران طبع رسید برای مدینه علم که لابد در آسمان است بیست و دو محله شمرده و در وسط محله بیست و دوم ۱۶۰ کوچه باصطلاح او بند ذکر کرده با نام و نشان و صاحب هر یک از آن بندها را با اسمی عجیب که شبیه بکلمات مهمل و هذیان و مرکبات جعلی از حروف تهجی است یاد کرده است . . . )

ابوالقاسم ابراهیمی در کتاب عقیدتی خود به تقی زاده چنین پاسخ میدهد :

( . . . این حقایق اسباب تعجب حقیر شد که چطور آن حقایق را خرافه پنداشته اند و مثال آورده اند به بعضی از اسماء ملائکه مثل هکتائیل و هکخائیل و حصد غائیل و چند اسم دیگر از این قبیل که آن بزرگوار از استاید فن روایت فرموده باشند یا خود استخراج فرموده باشند و برای اهل علمش ذکر فرموده اند و مورخ محترم فرض کرده اند همه علم همین علوم مادی است و دیگر علمی نیست ولی این طور نیست این مطالب هم علمی است و علم استخراج اسماء ملائکه که جمیع امور این عالم بر دست آنها جاری می شود که یک طریقی هم از راه علم جفر است و گاهی این علم بنام علم سیمیا خوانده می شود . . . )

و اضافه میکند ( و همچنین از لفظ مدینه علم تعجب کرده اند و استهزا نموده اند و نوشته اند ( لابد در آسمان است ) و معلوم است که العیاذ بالله مقصودشان استهزاء به فرمایشات جد بزرگوارشان است نه تنها شیخ و سید ( منظور شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی بنیادگذاران شیخیه است ) که دونفر از بندگان کوچک جد بزرگوارشان و ائمه اطهارند تعجب است ایشان که اهل علم و مطالعه هستند آیا این همه اخبار که در آسمان و در غیب این دنیا خداوند شهرها خلق فرموده و چه جمعیتها و بهشتها و قصرها و دروازهها و لشکر در آنها قرار داده ندیده اند . . . این ستارگانی که در آسمانند شهرهایی هستند مثل شهرهایی که در زمین هستند که هر شهری مربوط به عمودی از نور است که طول آن عمود در آسمان به اندازه مسیر دویست و پنجاه سال است آیا اسامی شهرهای جابلقا و جابلسا که در هورقلیا هستند و انبیاء و حکماء قدیم خبر از وجود آنها داده اند و آل محمد علیهم السلام در اخبار خودشان تأیید فرموده اند نشنیده اند پس اشکالی ندارد که شهر در آسمان هم باشد و شهر هر جا باشد خانهها دارد پس محلهها دارد و محلهها راهها بهم

دارد که کوچها خواهد بود و البته هر محله سرپرست و کدخدا دارد و شهر حاکم دارد و شهرها پادشاه دارند و پادشاه عساکر خدم دارد و ملک خدا در همه جا بر نظم و نسق واحداست ... (۲)

حال که سخن ما بدینجا رسید بد نیست آنچه را که باصطلاح دانش اینان درباره شناخت شهر جابلسا می گوید که شیخ ابوالقاسم ابراهیمی نیز از آن جانب داری کرده است بدانید .

(در مشرق شهری است جابلسا نام مردم آن هزار ذرع اندام دارند نام شیطان و آدم و حوا را هیچ نشنیده اند و این شهر هزار در دارد هر درش دوهزار میل طول و هزار میل عرض دارد و همه از طلاست سکنه اش بهزار لغت تکلم می نمایند<sup>(۱)</sup>)  
شهری با این نشانیها و آدمیان هزار ذرع یعنی چندین برابر ارتفاع ستون یادبود شهید ابیاد از بزرگترین شهرهای دنیا باشد ولی معلوم نیست در کجای دنیاست که با اینهمه پژوهشها و کشفیات گروه های علمی در مدت این چند هزار سال پنهان مانده است در دنیایی که انسان به کرات دیگر دست می یابد ما می خواستیم شیخیه با مدد (علم جفر) بما نشان دهند این (شهر زرین بزرگ با آن آدمیان مرتفع) در کجاست .

#### مکتب تامیه ، مکتب ناجیه

پرفسور هنری کوربین Henry Corbine استاد دانشگاه سربین در کتابی که بعنوان (مکتب شیخی Ecole Shaykhie) می نویسد شیخی گری را می ستاید این مکتب را برای تشیع مکتب تامه (اینگریم Inegrisme) می خواند<sup>(۴)</sup> ولی با بحث و انتقادیکه بین شیخ ابوالقاسم ابراهیمی و محمد باقر فلسفی واعظ معروف (نماینده مرجع تقلید شیخ) در سال ۱۳۲۸ صورت می گیرد بنیاد این مکتب دگرگون ، شیخی گری پیرو تشیع می شود در جواب ۲۵ پرسش فلسفی که همه در کتاب (فلسفیه) گرد آمده است شیخ ابوالقاسم با موقع شناسی ، اندیشه باز و بینش دور و گسترده خود را تسلیم منطق می کند با توجه به بنیادهای شیخی گری در مسائل امامت ، ولایت ، معاد ، هورقلیا ، مرجعیت امام غایب ... شیخ مثل یک دبلمات ورزیده در برابر خبرنگار کارگشته پاسخ می گوید رکن رابع را که (اصل الاصول شیخیه) است (تولی و تبری) و عقد قلب ... میدانند و می گوید (اینکه مراد ما از رکن رابع شخص معینی است تهمتی است که بما بسته اند و شایعه ایست که برای تشویش اذهان و القاء اختلاف و دشمن نمودن حکام و علما با ما نموده اند ... نظر مذهبی حقیر همان نظر مذهبی شماست ... ) و در حقیقت می پذیرد . چیزی بالاتر از اصول تشیع و مکتب آن وجود ندارد . فلسفی پس از پایان پرسشها چنین نتیجه گیری می کند (یک تقاضا - جناب

آقای ابوالقاسم ابراهیمی چنانچه جوابهای شما در مقابل ۲۵ سئوالی که شده کاملا " مطابق با عقاید حقه اثنی عشری باشد و مورد تصدیق حضرت آیت اله بروجردی واقع شود تقاضا دارم موافقت نمائید که دیگر شما و دوستان شما بکلمه شیخیه خوانده نشوند و این سخن که موهم جدائی و بوی خلاف و اختلاف میدهد از میان فرقه ناحیه اثنی عشریه برداشته شود (۵)



سرکار آقا ( شیخ ششم )

بقیه از صفحه ۵۰

قراردادی کرده باشند من خان باباخان و علی میرزاخان پسر هزیرالسلطان را معین کردم برای حکومت کهکلویه تا رامهرمز رفتند با اینکه سردار اشجع آنجا بود امیر مجاهد باشاره سردار اشجع نگذارده بود آنها بروند کهکلویه آنوقت من دانستم که سردار اشجع در نهانی بامن دشمن است و آشکارا اظهار دوستی می کند خان باباخان و علی میرزا خان هم برگشتند سردار اسعد باطننا " بامن همراه بود ولی مرتضی قلی خان ظاهرا " اظهار همراهی میکرد مرتضی قلی خان بی کفایت بود ولی چون یکنفر بود و برادری نداشت ما او را دوست میداشتیم و چون دارائی پدر تمام باور رسیده بود بسیاری از مردم بختیاری بطمع ثروت او دور او جمع می شدند و او را رستم عصر و سهراب وقت می گفتند او هم باور کرده بود من برای خاطر مرتضی قلی خان چشم از اولاد مرحوم اسفندیار خان پوشیده بودم حق این بود که او هم از اولاد اسفندیار خان دلجوئی کند و نگذارد پیش امیر مجاهد بروند . (ادامه دارد)